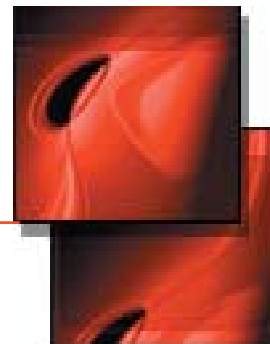


معضل سازمان یابی، معضل سیاست

چپ در تنگنا



لیلا دانش

مقدمه

مدت‌هاست که روشن است حرکت نسبتاً گسترده‌ای که در سال‌های اخیر برای سر سامان دادن به امر سازمان یابی کارگری راه افتاد، از پیشروی بازمانده است. ایجاد چند کمیته با فاصله‌ی زمانی کم از یک دیگر به طور قطع نشانی از وارد شدن در یک دور جدید بود. این تلاش‌ها به دلایل متعددی از موارد مشابه در دوره‌ی حیات حکومت اسلامی متمایز بود. اما عمل کرد دوره‌ی سه ساله‌ی این کمیته‌ها و نوع مباحثی که کمیته‌ها مشغولش شدند، به سرعت روشن کرد که آن چه از طریق این کمیته‌ها در جریان است، ادامه‌ی منطقی و سرانجام نیافته‌ی مباحث جنبش کارگری در درون چپ موجود است. چپ موجود به عنوان تنها جریانی که در تمام تاریخ دوره‌ی معاصر ایران با هر تعبیر الکنی از سوسیالیسم و جنبش کارگری، خود را کنار جنبش کارگری دیده و با آرزوهای این جنبش رشد کرده است. همان چپی که هیچ بخش‌اش هم مدعی نبوده که جریانی کارگری است، ولی در عین حال حرمت‌اش همیشه تابعی بوده است از این که چقدر خود را با آرزوها و آمال کارگری تداعی کند. تغییر در شرایط عینی جامعه همیشه در درون نیروهای سیاسی (چپ یا راست) منجر به بحران می‌شود. وضعیت حاضر با همه شواهدش یکی از این دوره‌ها را نشان می‌دهد. موقعیت امروز بازتاب بن بست رویکرد این چپ به مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است. بن بست سیاست‌هایی که برای جبران کسری‌های خود به اغراق‌های ناموجه در حمایت‌های بین‌المللی از

مبارزات کارگری، و یا خم شدن بر چهره سازی به جای تعمیق حرکت توده‌ای معطوف شد. نوشته‌ی حاضر قصد بررسی عمل کرد کمیته‌های موجود را ندارد. بلکه از این درک عمومی عزیمت می‌کند که حرکتی که با تشکیل کمیته‌ها در سه سال گذشته شروع شد، از پیشروی بازمانده است. و به این ترتیب، به جای تحلیل در خود هر کدام از این کمیته‌ها به این سؤال می‌پردازد که شاخص تثبیت یک موقعیت جدید در درون جنبش کارگری چیست؟ جبهه‌های نبرد کار علیه سرمایه بسیار گسترده است، به گستردگی همه‌ی جامعه. اما نبرد و حضور موثر در کدام جبهه هاست که می‌تواند در شرایط حاضر به تغییر چشم‌گیری در توازن قوای میان طبقات اصلی جامعه منجر شود؟ پاسخ کلاسیک به این سؤال کلاسیک همیشه این بوده است که چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکیلات است. بنابراین، پرداختن به این سؤال و تجزیه و تحلیل آن قرار نیست نوآوری غریبی داشته باشد، اما لازمست نشان دهد که ترجمان عملی این اصل کلاسیک در شرایط امروز چیست؟ و به این ترتیب، تصویری به دست بدهد از این که شاخص تثبیت یک موقعیت جدید در جنبش کارگری چیست. و این که ما در هر لحظه از بازبینی صفوف‌مان باید موقعیت خود را با چه چیزی قیاس کنیم تا تصویری واقع‌بینانه از پیشرفت‌ها و پسرفت‌های مان داشته باشیم. وحدت و تشکیلات، دو مولفه‌ی پایه‌ای هستند در مصاف طبقه‌ی کارگر با مناسبات سرمایه‌داری. از تحقق هر مطالبه‌ی کوچک

مبارزه‌ی ضد سرمایه داری

گسترده‌ی مناسبات سرمایه داری در جهان هیچ‌گاه به اندازه‌ی دوره‌ی حاضر نبوده است و هیچ‌گاه بشر به اندازه‌ی دهه‌های اخیر در دور باطل از خود بیگانگی مچاله نشده است. سرمایه‌گر چه کماکان در هیات ملی است که بلافاصله در مقابل طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد، اما در موارد بسیاری آن چه که سرنوشت زندگی و مبارزه‌ی کارگران را رقم می‌زند، نه در محدوده‌ی مام وطن، که در جایی آن سوی کره‌ی خاک است که با فشردن یک کلید کامپیوتری ناگهان تامین معاش بخشی از



طبقه‌ی کارگر از صفحه‌ی محاسبات حذف می‌شود و یا با جا به جا کردن حجم عظیمی از سرمایه در جهان، دولت‌هایی ساقط و جمع وسیعی از کارگران گوشه‌ای از جهان بیکار می‌شوند. در ظرف یک دقیقه فجع ترین صحنه‌ها از تجاوزات جهان سرمایه به حقوق انسانی مردم کارگر و زحمت کش روی اینترنت می‌آید و در همان طول زمانی صحنه‌های پر شور مبارزات این مردم نیز در مقابل چشمان همگان قرار می‌گیرد. نقل و انتقال سرمایه، انتقال رشته‌های صنعتی مختلف از کشورهایی که نیروی کار آنها گران است به کشورهای پیرامونی و جهان سوم و استفاده از کار ارزان آنها و هم چنین نقل و انتقال نیروی کار جزو وقایع روزمره‌ای است که در هر برنامه‌ی خبری رسانه‌های جمعی می‌بینیم. حضور نیروی کار فیلیپینی در ژاپن، تایلندی در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس، افغانستانی در ایران، و ایرانی در دبی، تنها ناشی از تغییر معادلات سیاسی و کودتاها و انقلاب‌ها نیست، بلکه یک عارضه‌ی اجتناب ناپذیر شرایط امروز جهان سرمایه است و صرفاً هم شامل کشورهای پیرامونی و جهان سوم نمی‌شود. در گزارشی که در سال ۲۰۰۵ از جانب وزیر مالی سوئد و انگلیس به پارلمان اروپا داده شد، با صراحت ذکر شده بود که باید کمک کنیم مردم به جایی بروند که کار هست! با گسترش مناسبات سرمایه داری به اقصا نقاط جهان و بازتاب‌های عملی سیاست‌های نئولیبرالیستی، حرکات اعتراضی موجود به طور روزافزونی و با هر تبیین کج و معوجی از سرمایه و مبارزه‌ی ضد سرمایه داری، خود مناسبات کاپیتالیستی را نشانه گرفته‌اند. این که جهت گیری‌های مشخص این حرکات تا چه حد یک درک مارکسیستی و طبقاتی از مبارزه‌ی ضد سرمایه داری را نمایندگی می‌کنند، طبعاً مساله‌ی قابل تعمقی است. در قریب صد و پنجاه سال پس از مارکس، تفاسیر و تعبیر متفاوتی از مارکس در عرصه‌های مختلف شده است و همه‌ی مفسرینش، خود را نماینده‌ی بلامنازع مارکس دانسته و درک و تبیین خود را تنها درک مجاز و قابل دفاع قلمداد کرده‌اند. اشکال مختلف رویکرد مکتبی به مارکس می‌تواند حرکت‌های ضد سرمایه دارانه‌ی موجود را به علت عدم خلوص نظری‌اش، نه فقط غیر مهم، که حتا مانع پیشروی مبارزات طبقه‌ی کارگر بداند. اما آن چه که در شرایط امروز مهم است،

اینست که در اعتراضات گسترده و یا در سوژه‌هایی که عموماً مربوط به عرصه‌های حیاتی زندگی مردم هستند، سمت گیری به مبارزه‌ی ضد سرمایه داری در ابعادی توده‌ای چیزی است جدید. هرگز نشانه گرفتن نظام سرمایه داری در این مقیاس عظیم مطرح نبوده است و این بدون شک خود محصول مبارزات دهه‌های طولانی طبقه‌ی کارگر جهانی و هم چنین انقلابات پیروز شده و نشده‌ی این جبهه است. از این دستاورد نباید گذشت. بی توجهی به این موضوع، یعنی چشم بستن بر بخش مهمی از دستاوردهای مبارزاتی در سطح جهانی. اهمیت این مساله تنها از سر ارج گذاشتن به مبارزات گذشته و پاس داشتن تاریخ نیست. بلکه این مساله مستقیماً در مبارزات همین امروز اهمیت دارد. رشد تکنولوژیک و امکانات موجود جامعه‌ی بشری، ثروت تولید شده در جهان و غیره همگی در هر لحظه‌ای وارونه بودن این جهان را به نمایش می‌گذارند. و بخش‌هایی از طبقه‌ی جهانی ما به این نتیجه رسیده‌اند که پیکان اعتراض را از ورای جنگ‌ها، نمایش قدرت‌ها و بازی‌های دیپلماتیک متوجه خود مناسبات سرمایه داری کنند. طبعاً درک‌های متفاوتی در این رویکرد هست، هم چنان که مثلاً بر سر نوع شکل کارگری در صفوف کارگران هست. همه به یک سان رگ و ریشه‌ی مناسبات سرمایه داری را در کوچک‌ترین تبارزاتش نمی‌شناسند. بخشی در مبارزه‌ی ضد سرمایه داری‌شان عرصه‌ی تولید و توزیع را از هم تفکیک نمی‌کنند و بخشی دیگر به عدالت در عرصه‌ی توزیع قانع می‌شوند. مساله‌ی مهم نشانه گرفتن خود نظام سرمایه داری است،

ضد سرمایه دارانه، تاکید شود که رویکرد ضد سرمایه داری را بی هیچ تردیدی باید تقویت کرد. حتا با این که روشن است که مناسبات سرمایه داری ظرفیت بالایی دارد در جذب ایده ها و شیوه های مبارزاتی و از محتوا تهی کردن آن ها. چه گوارا را تبدیل کرده اند به یک مارک در رده ی کوکاکولا و مک دونالد. و شال فلسطینی که استفاده آن زمانی نشانه ی هم بستگی با مبارزات مردم فلسطین بود و می توانست مجازات داشته باشد، امروز توسط شرکت های بزرگ مد و طراحی لباس در رنگ های مختلف و با زرق و برق و البته با قیمت گزافی به بازار عرضه می شود. و به این ترتیب، یک نشانه ی ساده ی هم بستگی با مبارزات مردم فلسطین تبدیل شده به کالایی لوکس که داشتن یا خریدن آن از عهده ی یک شهروند عادی جهان به سادگی ساخته نیست! با این حال نه چه گوارا به مثابه سمبل یک مبارزه حذف شده است و نه حقانیت مبارزه ی مردم فلسطین از کف رفته است. رویکرد مبارزه ی ضد سرمایه داری شرطی است لازم، ولی نه کافی و مثل هر عرصه ی دیگر مبارزه نیازمند بازیابی و تقویت سوخت و ساز سیاسی و فکری است. نکته اما این است که از این دستاورد نباید پس نشست. تعمیق چنین سمت گیری ای در حرکت سه سال گذشته به سادگی در پرتو مسایل اولیه ی رتق و فتق امور رنگ باخت و در بهترین حالت تبدیل شد به این که آیا تشکل کارگری باید با اجازه ی دولت باشد یا ابتدا تشکیل شود و بعد خود را به دولت تحمیل کند. چنین مجادله ای هم چنان که امروز از نتایج اش پیداست، تاثیر ویژه ای در تثبیت و تعمیق سمت گیری تشکل های کارگری نداشت.

توده ای بودن حرکت

رهایی طبقه ی کارگر امر «نخبگان» نیست. این امری بسیار بدیهی است و به یک معنا نباید مورد مجادله باشد. اما نقطه ی عزیمتی که مبنای حرکت خود را بر محوریت نظر و مکتب می گذارد و نه جنبش اجتماعی، به ناچار باید جایگاهی بسیار اغراق شده به اهمیت دیدگاه های نظری بدهد و باز هم به ناچار شاخص پیشرویش می شود اصالت نظر. مشکل این رویکرد صرفا این نیست که منجر به دیدگاهی ایدئولوژیک، مذهبی و مرید و مراد پرور می شود. بلکه یک مساله ی حیاتی در شرایط حاضر این

است که پیشروی جنبش کارگری در گرو دخیل شدن توده ی کارگران و یا توده ای شدن تلاش های سازمان گرانه در میان طبقه ی کارگر است. این نه برای اصالت هیچ نظر و مکتبی است و نه برای برتری هیچ ایدئولوژی ای. در شرایطی که سرمایه ی جهانی همه ی نیروی اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را به کار گرفته تا بدترین و دشوارترین شرایط را به طبقه ی کارگر تحمیل کند، راهی جز این نیست که صفوف اعتراض را گسترده و گسترده تر کرد. راهی نیست جز این که طبقه ی کارگر با به میدان آوردن همه ی آحاد خود (مستقل از قومیت و مذهب و جنسیت) در مقابل این شرایط قد علم کند. مساله این است که مادام که شکل حرکت و ابراز وجود طبقه ی کارگر تضمین نمی کند که توده ی طبقه ی کارگر امکان حضور دارند، راهی و جایی از بحث در مورد رهایی طبقه ی کارگر و نفی مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری نمی تواند در میان باشد، حتا اگر شفافیت و انسجام نظری در عالی ترین سطح اش موجود باشد.

پاسخ گویی به شرایط امروز تنها و تنها با حرکت از مبارزه ی روزمره ی طبقه ی کارگر و سازمان یابی توده ی این طبقه از دل مبارزات روتین آن است و این امر، امر هیچ کس نیست جز خود طبقه ی کارگر. این پیش شرط بر هم زدن تناسب قوای موجود به نفع کارگران است و نه الزاما به عنوان شاهدی بر این که گویا کارگران در یک قدمی کسب قدرت سیاسی قرار دارند. طبقه ی کارگر در سیر مبارزه ی خود برای نفی استثمار سرمایه، وقتی به مراحل عالی تر مبارزه ی خود دست می زند که به میزانی آلترناتیوهای اقتصادی و اجتماعی نفی این مناسبات در جامعه شکل گرفته باشد و گرنه دست بردن به قدرت همان و اجبار به سپردن آن به دست طبقات دیگر همان؛ و این تجربه ای است که به کرات اتفاق افتاده است. پس از زاویه ی طبقه ی کارگر در شرایط امروز، برهم زدن توازن قوا به نفع مبارزه ی کارگران، در گرو پاسخ به این سؤال است که چه باید کرد تا ملزومات یک حرکت توده ای در میان طبقه ی کارگر فراهم شود. در حالی که این مساله یا سؤال از زاویه ی چپ موجود این است که چه کنیم که توده ای شویم. و ابزار این کار هم جدل و مناظره است برای همه گیر کردن یک سیستم نظری و فکری. و این تازه در

صورتی است که این سیستم نظری و فکری در هر صورت چیزی برای ارائه کردن داشته باشد و به درجه ای از مشروعیت برخوردار باشد. در غیاب این مشروعیت سیاسی و اخلاقی، دیگر آن جدال اغلب از مختصات مبارزه ی سیاسی انقلابی هم فاصله می گیرد و مرزش با توطئه گیری بسیار نازک می شود.

اگر یک شاخص پیشروی جنبش کارگری جمع آوری نیرو و توان تاثیر گذاری آن بر جامعه باشد، این تنها یک راه دارد و آن هم تعمیق و گسترش روند خودسازمان یابی کارگری است. معنای عملی این حرف این است که تلاشی که تمرکز خود را بر جمع کردن پیشروان و پیشگامان بگذارد، نه فقط معضلی را حل نمی کند، بلکه مانعی می شود برای پیشروی در همان عرصه ی حیاتی به میدان آوردن توده های کارگر. روشن است که در هر مرکز تولیدی و شاخه ی صنعتی بالاخره عده ای کارگر با سطوح مختلف آگاهی هستند. و در عین حال، سنتا کارگرانی که فعالانه تر در مسایل کارگری دخیل اند و مسایل جنبش کارگری را فراتر از محل کار و کارخانه خود تعقیب کرده اند، عموما هم توان تاثیرگذاری بیش تری بر دیگران دارند و هم ارتباطاتی دارند که به نوبه ی خود بر گسترش حرکت سازمان یابی کارگری تاثیر می گذارد. به طور طبیعی همین دسته از کارگران هستند که مشغول سر و سامان دادن به سازمان یابی کارگری اند؛ و جدا کردن اینان یعنی به تعویق انداختن (اگر نه سد گذاشتن بر سر راه) ایجاد یک حرکت توده ای در طبقه ی کارگر. در ارتباط با این مساله گفته شده است که اول پیشروان باید جمع شوند تا امکان سازمان دهی توده ای کارگری فراهم شود. این که چرا باید لقمه را دور سر چرخاند، معلوم نیست. اما از آن جا که در عمل همین شیوه بود که پیش رفت و امروز نتیجه اش مورد نقد بسیاری از دست اندر کاران آن است، دیگر شاید نیاز چندانی به استدلال نداشته باشد.

خودسازمان یابی

پیشبرد موثر و به سرانجام رساندن مبارزه در هر زمینه ای نیاز به درجه ای از سازمان یافتگی دارد. در جوامع با نظام حکومتی استبدادی، از آن جا که هر نوع تجمع و تشکلی برای پیشبرد یک امر معین مستقیما

با سرکوب و کشتار مواجه می‌شود، جایگاه سازمان، سازمان یابی و حفظ سازمان به عنوان شکلی از مقاومت به نحو اغراق شده‌ای بر محتوای فعالیت‌ها پیشی می‌گیرد. این همان چیزی است که در ادامه‌ی خود زمینه‌های درک سازمان گرانه از سازمان و تشکل یابی را فراهم می‌کند. سازمان در خود مهم می‌شود. حفظ سازمان در خود تبدیل به یک امر مبارزاتی می‌شود. در جامعه‌ی ایران این شیوه‌ی برخورد تا به امروز مختص نیروهای سیاسی‌ای بوده است که در اپوزیسیون حکومت بوده و

به درجه‌ای از سازمان یافتگی برای پیشبرد امورشان قائل بوده‌اند. برای این‌ها جایگاه سازمان عموماً چنان برجسته شده که حتا گاه بر فلسفه‌ی وجودی خود آن سازمان، مستقل از این که چقدر به امیال طبقه‌ی کارگر نزدیک باشد یا نباشد، سایه انداخته است. کارکرد این تفکر در این سازمان‌ها (چپ یا راست) موضوع بحث این نوشته نیست. بازگویی این نکات ضروری است تا تأکید شود که در میان فعالان کارگری نیز این درک وجود دارد. و این مطلقاً ربطی به باور این فعالان به شکل خاصی از تشکل (سندیکا، اتحادیه، شورا و...) ندارد(۱). بلکه آن چه وجه مشترک همگی آن‌هاست، همان غیبت جایگاه سازمان در امر خودرهایی طبقه‌ی کارگر است و این که سازمان ابزاری است برای تحقق وحدت و یک پارچگی در صفوف طبقه‌ی کارگر و پیشبرد مبارزات آن. با کمی اغماض می‌توان گفت که یکی از مسایل کمیته‌های تشکل

شده در همین چند ساله‌ی اخیر هم همین بود. هدف، ساختن تشکل است و این هدف بسیار با ارزش است. اما رسیدن به این هدف درجه‌ای پیچیدگی و درک همه جانبه تر سیاسی و طبقاتی از دست اندرکارانش را می‌طلبد که صرفاً به اساسنامه نویسی محدود نمی‌شود. و اگر این پروسه جایگزین بحث‌هایی شود که یا اساساً به امر سازمان یابی کارگری ربطی ندارد و یا همین امروز به طور ویژه مشکلی را حل نمی‌کند، آن وقت باید گفت که پس مساله فقط خفقان و سرکوب نیست. آزادی تشکل حق به رسمیت شناخته شده‌ای در

ایران نیست و همین امروز تنی چند از فعالان کارگری که در این زمینه به مبارزه و فعالیت پرداختند در زندان‌های حکومت به سر می‌برند؛ حتا کمیته‌های موجود علی‌رغم وجود خفقان و خطر پیگرد و دستگیری تشکیل شدند؛ پس به سادگی نمی‌توان پذیرفت که علت عدم پیشرفت، خفقان است. مشکل را باید در جای دیگری جست. بسیاری از این فعالان تا همین امروز با پرداختن به چند و چون «اداره»ی کمیته‌ها، از هدف اصلی‌ای که این کمیته‌ها برایشان تشکیل شدند، بازماندند. اگر این



کمیته‌ها قرار بود به پروسه‌ی سازمان یابی کارگران کمک کنند (و فراموش نکنیم که این کمیته‌ها و یا کارگرانی که پیش قدم شدند همان‌هایی بوده و هستند که به آن‌ها پیشرو، پیشگام، رهبر عملی، و غیره گفته می‌شود) چرا به جای پرداختن به این کار، مشغول اساسنامه نوشتن و بحث بر سر این شدند که آیا خود این کمیته‌ها و شورا و اتحادشان همان تشکل توده‌ای هستند یا نه؟! آیا این مصداق همان مشکلی که بالاتر گفته شد نیست؟ درک فرمالیستی و سازمان گرانه از سازمان. سازمانی که ناگهان خودش به مثابه سازمان مهم می‌شود و هدفش که

قرار بود کمک به امر سازمان یابی گسترده‌ی کارگری و تضمین حضور متشکل توده‌ی کارگران بود، فراموش می‌شود؟

در مبارزه برای سازمان یابی کارگری هیچ چیز مهم‌تر از این اصل بدیهی نیست که طبقه‌ی کارگر باید از دل این حرکت‌ها، در موقعیتی بالاتر از نظر آگاهی نسبت به شرایط و توان اجتماعی خود، دیدن نیروی صفوف خود، و داشتن چشم انداز روشن تری از دورنمای مبارزاتی خود قرار بگیرد. این، آن حداقلی است که چه تشکلی ایجاد بشود و چه نشود، باید تأمین شده باشد. اما آن چه که ما در سه

سال گذشته شاهد بوده‌ایم، نه این مساله، بلکه ورژن الکنی است از نوع مباحثات درون چپ برخاسته از انقلاب ۵۷. پرداختن به بحث و مناظره و احاطه‌ی نظری بر مسایل مربوط به مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی نه فقط ایرادی ندارد، بلکه لازمه‌ی انجام کارهای بزرگ است. اما یککاش حال که امر سازمان یابی پیش نرفته است، لااقل شاهد پیشروی قابل توجهی در عرصه‌ی مباحث نظری بودیم. متأسفانه در این زمینه آن چه که دیده می‌شود تنها دور خود چرخیدن و تکرار غیر خلاقانه‌ی فرمول‌ها و بحث‌هایی است که دهه‌ها و سده‌ها بر سر آن‌ها مجادله صورت گرفته است. آیا علتش این نیست که خود این فعالین کارگری هم در حیطه‌ی مسایل نظری و هم در حیطه‌ی عملی به میزان زیادی با همان مقولات فکری و سنن رایج در چپ غیرکارگری می‌بینند و می‌سنجند و

عمل می‌کنند؟ این البته نه عجیب است، نه غیر قابل انتظار. گفتمان غالب در چپ همین بوده است. اما به رسمیت شناختن این مساله قدم بسیار مهمی است در تشخیص معضلات عاجل. اشاره به این که تنها خفقان و سرکوب نیست که توضیح دهنده‌ی عدم موفقیت در امر سازمان یابی کارگری است؛ در واقع به همین مساله مربوط می‌شود.

یکی از سئوالاتی که به کرات در جریان مباحث مربوط به سازمان یابی کارگری طرح شد، این بود که نقش حزب کارگران در این میان چه می‌شود؟ طرح این سئوال خودش بیان یک معضل جدی است. سازمان

یابی و تشکل یعنی تلاش برای موثر کردن مبارزه‌ی حق طلبانه. و اگر بپذیریم که چنین مبارزه‌ای عرصه‌ها و میدان‌های مختلفی دارد و هر کدام و هر عرصه‌اش می‌تواند و باید بخشی از طبقه‌ی ما را درگیر و متحد کند، پس باید پذیرفت که اشکال سازمان یابی نیز متفاوت باشد. گسترش کمی طبقه‌ی کارگر در همین دوره‌ی حیات جمهوری اسلامی و گسترش شهرنشینی عامل مهمی بوده است در تغییر ترکیب جمعیتی طبقه‌ی کارگر. کارگرانی که مستقیماً از روستاها به شهر و مراکز صنعتی جلب شده‌اند از نظر روحیه‌ی سازمان پذیری و آمادگی برای آن قطعاً با کارگران با سابقه‌تر شهری تفاوت دارند. هم چنین گسترش کارهای موقت و تغییر سازمان کار (که پدیده‌ای متعلق به دهه‌های اخیر و هم پای رشد تکنولوژیک است) مساله‌ی بسیار مهمی است که بر شکل سازمان یابی کارگری تأثیر می‌گذارد و بیش از هر زمان دیگری انعطاف در اتخاذ اشکال سازمانی را ضروری می‌کند. اما لزوم و یا نیاز به اشکال متفاوت سازمان در مبارزات کارگری در طول سه ساله گذشته متأسفانه تبدیل شد به این که گویا اگر از همین امروز معلوم نباشد و تضمین نباشد که سرنوشت حزب چه می‌شود و حتی چه کسانی و یا جریانی عناصر اولیه یا موثر آن خواهند بود، خود حرکت از امروز زیر سؤال است! مشغول بحث‌های کشف شدن بر سر حزب در حالی که خشتی بر خشتی در پایه‌ی جنبش کارگری گذاشته نشده است؛ و دامن زدن به مباحثی که در این زمینه شکل گرفت، از هر سویی و با هر نیتی، تنها شاخصی بود بر درک نادرست این بخش از فعالین جنبش کارگری از ملزومات پیشروی در دوره‌ی حاضر. نه برای این که چنین بحث‌هایی موجب تفرقه می‌شوند، بلکه برای این که پیشروی عمومی طبقه‌ی کارگر در شرایط حاضر بدواً در تعمیق حرکتی است که قدرت طبقه‌ی کارگر را به خود این طبقه می‌باوراند، نه با افزودن حزبی به احزاب دیگر.

حزب به عنوان یکی از محصولات جامعه‌ی مدرن، تنها شکلی از سازمان یابی در سطح معینی از تکامل مبارزه است. به قدمت تاریخ جامعه‌ی مدرن سرمایه داری، دیدگاه‌ها و تئوری‌های مختلفی در مورد تحزب به مثابه شکلی از ابزار وجود اجتماعی و سیاسی موجود است. این در درون سنت

سوسیالیستی هم صدق می‌کند. و هیچ کس نمی‌تواند فرمولی بدهد که حزب باید تنها و تنها مطابق یک الگوی معین ساخته شود. بلکه پرداختن و یا نپرداختن به این مساله تابعی است از شرایط سیاسی، موقعیت طبقه‌ی کارگر از نظر پیشینه‌ی سازمانی و هم چنین دوره‌ی تاریخی. برای طبقه‌ی کارگری که هنوز در یک تجربه‌ی مهم همین دوره‌اش نمی‌تواند بر پیشروی قابل توجهی انگشت بگذارد، بحث در مورد تحزب یا نشانه‌ی درک نادرست از واقعیات موجود است و یا فاکت دیگری است بر همان دیدگاه سازمان گرانه‌ی رایج که حزب سازی را مصداق این مثل معروف کرده است که کار نیکو کردن از پر کردن است!

تحزب در جنبش سوسیالیستی ایران پدیده‌ی جدیدی نیست. اما آیا بخشی از فعالان کارگری که پرداختن به مساله‌ی حزب را در همین شرایط امروز چنین مهم و حیاتی دانسته‌اند، بررسی تحلیلی و تاریخی‌ای از احزاب شکل گرفته در سوسیالیسم ایران دارند؟ منظور همان احزابی است که مستقل از اندازه و نفوذ توده‌ای‌شان خود را به سوسیالیسم و جنبش کارگری مربوط دانسته‌اند. نظر این دوستان در مورد احزاب موجود چیست؟ آیا این احزاب پاسخ گوی نیاز آن‌ها نیستند و اگر نیستند علتش چیست؟ برای ساختن یک حزب کارگری که قرار نیست در زمین دموکراسی خواهی و دموکراسی جویی بورژوازی شکل بگیرد، باید به تاریخ احزاب سوسیالیستی در ایران - از حزب کمونیست ایران (سلطانزاده) تا حزب توده و بقیه احزابی که عمدتاً در زمان حکومت اسلامی شکل گرفته‌اند - پرداخت. و مشخصاً در مورد احزاب موجود و میزان ربط و بی‌ربطی آن‌ها با آمال و آرزوهای طبقه‌ی کارگر قضاوت کرد. ایکاش به جای پافشاری بر لزوم حزب و ضد حزب خواندن باقی، به مسایلی از این دست هم پرداخته می‌شد.

سیاست

سیاست یعنی دست بردن در تناسب قدرت در جامعه مستقل از این که نظام حکومتی، استبدادی است یا دموکراتیک به تعاریف رایج. اما در جامعه‌ی مختنق، هر تلاشی برای بهبود وضعیت مردم و برای تأمین درجه‌ای تنفس آزاد از آن جا که مقابله‌ای است با سیستم و نظام سرکوب، به سرعت

به تلاشی سیاسی به معنای ضد حکومتی آن ترجمه می‌شود. بهترین شاهد مثال در این زمینه، دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی است. سیستمی که در آن حق تماشای فوتبال و حق آزادانه در خیابان راه رفتن هم بلاواسطه به زیر سؤال بردن حکومت تعبیر می‌شود، در آن همه چیز سیاسی است. تا آن جا که به مسایل جنبش کارگری مربوط می‌شود، امروز دیگر روشن است که هیچ درجه تضمین دادن برای این که «ما کار صنفی می‌کنیم»، مانع روانه‌ی زندان شدن فعالان کارگری نمی‌شود. دولت حاکم در این زمینه به نهایت صراحت دارد، و گاه این صراحت بسیار عیان‌تر از روش و رویکرد بخش‌هایی از جنبش کارگری است که تصور می‌کنند با بیان این که ما به سیاست کاری نداریم، می‌توانند ادامه‌ی حیات تشکل‌شان را تضمین کنند. مادام که دولت سرمایه نیاز دارد با زبان سرکوب و زندان با کارگران مقابله کند، تنها تضمین ادامه کاری تشکل کارگری حضور توده‌ی کارگر در میدان مبارزه است. و سیاست یعنی همین!

در جامعه‌ی مختنق برای گشودن فضا، چاره‌ای نیست جز تلاش مستمر و گسترده برای تلنگر زدن به سیستم سرکوب. اگر حکومت جمهوری اسلامی به عنوان یک نمونه‌ی برجسته‌ی حکومت سرکوب و اختناق در دهه‌های آخر قرن بیستم، قریب سه دهه در ایران حکومت کرده است از سر کم خواهی مردم ایران و یا تسلیم بی قید و شرط شدن به آن نبوده است. آن جایی که تقابل آشکار با دولت به خاطر حضور قدرت سرکوب گر آن در همه‌ی شئون زندگی اجتماعی مقدور نبوده است، مردم چاره را در این دیده‌اند که سیستم سرکوب را با پس زدن روسری و جوک کردن عبا و عمامه‌ی سران حکومت ضربه پذیر کنند. این البته سیستم دفاعی بسیار ضعیفی است در مقابل دولت‌های سرکوب گر. اما نکته این است که این گستره‌ی مقاومت، چیزی جز سیاست به معنای تلاش برای تغییر توازن قوا نیست.

با حرکت از این تعریف، بنابراین سیاست جزئی از زندگی در جامعه‌ی مختنق است و مادام که حق و حقوق اجتماعی شهروندان جامعه به رسمیت شناخته نشده باشد، سیاست و مبارزه‌ی سیاسی همیشه در صدر فعالیت‌های اجتماعی است. و این شامل کارگران نیز می‌شود. مهم نیست که شما

مطالبه‌ی افزایش دست مزد و یا بازپرداخت حقوق معوقه را در چهارچوب یک کارخانه مطرح می‌کنید یا یک رشته‌ی صنعت یا یک منطقه‌ی جغرافیایی و یا در مقیاس سراسری و کشوری. همگی وارد شدن در عرصه‌ای است که سیاست کارفرما را در مقیاس کارخانه، یک رشته‌ی صنعت، یک منطقه‌ی جغرافیایی و یا در سطح کشوری زیر سؤال می‌برد.

مشکلی که در زمینه‌ی رابطه‌ی سیاست با مسایل کارگری و یا جنبش کارگری مطرح است، غلبه‌ی این درک غیر طبقاتی است که سیاست کار متخصصین است. تخصصی که اغلب توسط روشن فکرانی از طبقات دارا اشغال می‌شود که با هر گرایشی در سیاست (چپ یا راست، و در جوامع مختلف عمدتاً چپ) فلسفه‌ی حرکت‌شان جمع‌آوری نیروست برای تبدیل شدن به دولت سایه (۲). و دولت یا کابینه‌ی سایه همیشه قرار است آلترناتیوی باشد برای یک سرنگونی فی الحال در شرف وقوع. در این رویکرد، سیاست نه سازمان دادن ابتکار توده‌ای، بلکه تبدیل توده‌ها به توده‌ی موافق و مخالف است؛ سیاست نه رفع موانع آگاه شدن کارگران به قدرت خود، بلکه ابزاری است برای تحکیم موقعیت دولت سایه. این نوع سیاست همیشه در صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی دنبال آن نیرویی می‌گردد که فی الحال جلوی صف مبارزه علیه حکومت ایستاده و موقعیت کابینه‌ی سایه را می‌تواند تقویت کند. این یعنی همان نگاه ابزاری این نوع سیاست تخصصی به جنبش‌های اجتماعی موجود. کار نیروهای منتسب به این سمت گیری در اساس چیزی جز

افشاگری نیست و اگر وارد حوزه‌ی سازمان یابی توده‌ای می‌شوند، آن وقتی است که جهیدن از «سایه» به مرکز تابش خورشید حکومت ممکن شده است. در این رویکرد به سیاست، عمل سیاسی روزمره‌ی توده‌ی کارگر و زحمت کش سیاست تلقی نمی‌شود. چرا که این عمل در بسیاری موارد می‌تواند با خط مشی سیاسی و الویت‌های مورد نظر این جریان‌ها هماهنگ نباشد. و همین عمل سیاسی روزمره‌ی توده‌ی مردم اغلب به عنوان نادانی و نیاز آن‌ها به حضور یک الیت سیاسی (شکل کاریکاتوریش، ضرورت شکل دادن به یک الیت در جنبش کارگری است) تعبیر می‌شود (۳). این تعبیر از سیاست، علی‌رغم نقدهای جسته و گریخته‌ای به آن در درون چپ موجود، کماکان برجسته‌ترین و غالب‌ترین رویکرد در این زمینه است. تلاش‌های جاری برای سازمان‌یابی کارگری نشان دادند که در این عرصه نیز درک طبقاتی روشنی را نمایندگی نمی‌کنند.

اما جنبش کارگری علی‌رغم مقابله‌ی سیاسی روزمره‌ی خود با دولت و عمالش، به سیاست در مقیاس سراسری نیز نیاز دارد. به عبارت دیگر، مبارزه‌ی هدف مند و موثر طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به سیاست‌های کلان دولت حاکم (مثلاً خصوصی سازی‌ها) و جایگاه آن در تقابل عمومی طبقات اصلی جامعه توجه نکند. از این روست که یک کار فعالان کارگری قاعدتاً این است که همه‌ی سلاح‌های آشکار و پنهان سرمایه داران و دولت متبوع شان را شناسایی، دسته بندی و مورد مذاقه قرار دهند. چگونگی برخورد به بازتاب سیاست‌ها و ایده‌های طبقه‌ی حاکم در درون صفوف

کارگران (گرایش‌ها) هم تابعی است از این امر بزرگ‌تر. طبقه‌ی کارگر در مبارزه علیه حکومت سرمایه نمی‌تواند با بازتاب سیاست‌ها و ایده‌های این طبقه در صفوف خود کاری نداشته باشد. اما برخورد به این تمایلات و سمت گیری‌های سیاسی در صفوف طبقه‌ی کارگر یک چیز است و برخورد با احزابی که این سیاست‌ها را نمایندگی می‌کنند، چیزی دیگر. و این در مغایرت کامل است با رویکرد چپ موجود به جنبش کارگری و تقریباً همه‌ی عرصه‌های دیگر که تشخیص گرایش‌ها در آن، نه برای تدقیق اهداف دوره‌ای مبارزات کارگری و تحکیم صفوف مبارزاتی آنان در مقابل دولت سرمایه، بلکه عمدتاً به منظور هموار کردن راه رقابت‌های سیاسی است در همان پروژه‌ی دولت سایه (۴) و در شکل کاریکاتوریش، به شیوه‌ای کاملاً دل‌بخوایی و برای «سوزاندن» کادرهای جریان‌ها رقیب!

تلاش‌هایی که برای سازمان‌یابی کارگری در سال‌های اخیر راه افتاد، بافت و خیزهایی توانست به یک سلسله بحث‌ها و ارتباطاتی میان فعالان کارگری دامن بزند. این حرکت‌ها علی‌رغم شور و شوق اولیه‌اش نه فقط توانست منشا حرکت مهمی شود، بلکه چنان که از شواهد پیداست، ادامه‌ی این وضعیت خود به مانعی جدی بر سر راه تعمیق و گسترش سازمان‌یابی کارگری مبدل شده است. از شواهد چنین پیداست که کمیته‌های موجود در ادامه‌ی فعالیت خود متأسفانه سرنوشت و حیاتی مستقل از مبارزات جاری کارگری یافته‌اند. این وضعیت معلول هر چه که باشد، شاخصی است بر ناتوانی از پیشرفت و تثبیت یک موقعیت جدید در جنبش کارگری، یعنی همان سؤال طرح شده در ابتدای این نوشته (شاخص‌های تثبیت یک موقعیت جدید در جنبش کارگری کدامند؟). تجربه‌ی سه سال گذشته خصوصاً با نوع جمع بندی‌هایی که امروز دست اندرکاران این حرکت از آن می‌دهند، به راحتی می‌تواند به سرخوردگی در صفوف توده‌ی کارگران تبدیل شود. این که کدام کمیته از اهداف اولیه‌اش دور شد یا نشد و کدام کمیته خودش می‌خواهد جایگزین تشکل‌های کارگری شود، دیگر نقش پیش برنده‌ای نمی‌تواند داشته باشد.



باید کاری کرد تا از این چهارچوب بیرون آمد. اما آیا این کار صرفاً از جنس بحث است و در این صورت این بحث‌ها کدامند؟ آیا این کار صرفاً از جنس اقدام عملی است و در این صورت این اقدامات کدامند؟

۱- کارگران ایران از حق تشکل محرومند. کارگران ایران در صنایع و مراکز تولیدی‌ای با مختصات متفاوتی مشغول به کارند. بخش وسیعی از کارگران ایران با قراردادهای موقت مشغول به کارند و حتا محل ثابتی به عنوان محل کار ندارند. بخش وسیعی از کارگران ایران بیکارند. بخش وسیعی از کارگران ایران زن هستند که اصولاً شاغل بودن‌شان جایی به رسمیت شناخته نشده است. بخش زیادی از این زنان قربانیان خشونت در محل کار و خانواده هستند. بخش اعظم کارگران ایران مستاجرند. کارگران ایران، بچه‌های‌شان مدرسه می‌روند. بعضی از این بچه‌ها در سنی که باید مشغول درس و مدرسه باشند، ناچارند کار کنند. کارگران ایران به عنوان مصرف کننده در جامعه، حق و حقوق انسانی‌شان ضایع می‌شود. وحشت بی‌تامینی در زمان بازنشستگی، کابوس بخش اعظم کارگران میان سال است. بخش زیادی از کارگران در اثر آسیب‌های حین کار از گردونه‌ی فعالیت اجتماعی و شغلی خارج می‌شوند. کارگران ایران اگر گاه‌گداری فرصتی پیدا کنند، باید به تفریح هم بپردازند. کارگران ایران گاه‌گداری اگر فرصتی پیدا کنند، مطالعه هم باید بکنند. کارگران ایران، یعنی بخش اعظم این جامعه، هیچ منفعتی در جنگ و کشتار و ویرانی و تولید سلاح هسته‌ای ندارند. در ایران کارگران مهاجر کم نیستند. بخش‌ها چندانی کمی از کارگران ایرانی در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس مشغول به کارند. بخشی از کارگران ایران احتیاج به سوادآموزی دارند و... و آیا همه‌ی این‌ها موضوعاتی برای سازمان یافتن نیست؟ چرا هر جا که عضوی از خانواده‌ی کارگری هست، نمی‌توان همان‌جا برای همان موضوعی که امر مشترک آن‌هاست، سازمان، انجمن، گروه، کانون و... بر پا کرد و برای ارتقای محتوای کارش، ارتقای خودآگاهی‌اش، ارتقای درک‌اش از مناسبات درون جامعه و تغییر آن تلاش کرد؛ و لینک‌های ارتباطی‌اش را هم از وبلاگ‌ها فراتر برد و به دنیای واقعی

رساند؟ بدون پرداختن به این موضوعات، سازمان‌یابی توده‌ای کارگری ممکن نیست. و فعالانی که سازمان‌یابی کارگری را از مجرای حضور در، و پرداختن به این مسایل دنبال نکنند؛ یا به عبارت دیگر از سکوی مبارزه‌ی روزشان به همه‌ی جامعه چشم ندوزند، بالاچار باید در صحنه‌ی سیاست به صدقه بگیران احزاب طبقات دارا تبدیل شوند.

آزمون و خطا در صفوف کارگران هم مجاز است. تاریخ مملو است از خطاهای سیاسی احزابی که به اسم طبقه‌ی کارگر و در خدمت منافع طبقات دیگر تشکیل شدند. طبقه‌ی کارگر از خطاهای سیاسی‌ای که در درون صفوف خودش اتفاق بیفتد، می‌آموزد و نه آن‌چه که به نام کارگر و از جانب طبقات دیگر صورت می‌گیرد که تنها نتیجه‌اش خلع سلاح شدن این طبقه است در مقابل یورش لجام گسیخته‌ی سرمایه داری. اقدام بزرگ و تاریخ‌ساز که پیش روی طبقه‌ی کارگر ایران است، بدون خطا نخواهد گذشت. وقتی بستر عمومی حرکت درست باشد، از هیچ خطایی نباید ترسید.

۲- بحث در مورد درک از مناسبات طبقاتی، سوسیالیسم، حزب، انقلاب، تاریخ سرمایه داری، تاریخ احزاب و سنت‌های سیاسی به قدمت جامعه‌ی سرمایه داری موجود بوده است و هر چه طول عمر مناسبات سرمایه بیش‌تر، تاریخی که مبارزان و فعالان ضد کاپیتالیسم باید بشناسند و بدانند، طویل‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. امروز با تحولات تکنولوژیک و سیستم ارتباطات الکترونیکی، دسترسی به این مباحث چنان تسهیل شده است که شاید بتوان گفت سازمان‌سازی‌های بی‌ربط به طبقه‌ی کارگر که مساله‌اش سیستم تولید «نظر» بود را از اعتبار انداخته است. این مباحث برای کارگران مهم هستند. چه برای بالا بردن آگاهی عمومی و چه برای کمک به یافتن پاسخ به معضلات پیچیده و عدیده‌ی امروز. با این وصف نباید از این مساله غافل شد که حلقه‌ی وصل کردن این دانش و آگاهی به شرایط واقعی زندگی امروز، پاسخ سیاسی‌ای است که باید به شرایط جاری مبارزه‌ی طبقاتی داده شود. به نظر می‌رسد که امروز پرداختن به این مساله است که می‌تواند بر دور باطل فعلی نقطه‌ی ختمی بگذارد و یا لاقط مباحث را کنکرت‌تر و

زمینی‌تر کند. سیاست خصوصی‌سازی‌ها به عنوان یک رکن اصلی سیاست اقتصادی دولت جمهوری اسلامی، ورای همه‌ی مباحث مربوط به خطر حمله‌ی آمریکا، مساله‌ی سلاح‌های هسته‌ای، مجادلات میان آقازاده‌ها و غیره مستمراً پیش‌رفته است. گرچه بارقه‌هایی از اجزای این سیاست در برخی صنایع همین امروز قابل مشاهده است، اما هنوز همه‌ی ابعادش بر همگان روشن نیست. پیشرفت گسترده‌ی این سیاست، وضعیت زیست و گذران روزمره (و نه مبارزه‌ی) طبقه‌ی کارگر را با شدت بیش‌تری به خطر خواهد انداخت. رئوس سیاست جنبش کارگری در این زمینه چیست؟ در مقابل خصوصی‌سازی آیا دولتی‌سازی راه حل است؟ اگر نیست، راه سوم چیست؟ سوسیالیسم آیا هنوز هم آلترناتیو همین امروز نیست؟ اگر نیست، چه کنیم تا چنین بشود؟ هیچ موضوع دیگری به اندازه‌ی پرداختن به این سئوالات به صف بندی‌گرایشات درون جنبش کارگری شکل نمی‌دهد. رجوع به صف بندی‌گرایشی در یک مقیاس تاریخی البته لازم است، ولی تاریخ بدون تحلیل و پاسخ مشخص لباس مناسبی به قامت وضعیت جاری و شرایط امروز نیست. عرصه‌ی جدال حیاتی در جنبش کارگری همین جاست.

وضعیت حاضر برای هیچ کدام از طبقات اصلی جامعه قابل دوام نیست و همه (حتا آمریکا) می‌دانند که حضور طبقه‌ی کارگر در این جدال تعیین کننده است. اپوزیسیون راست حکومت اسلامی تکلیف‌اش روشن است. چپ چه می‌کند؟ بخش عمده‌ی چپ موجود در سیمای آتی سیاسی ایران، تعبیر خواب‌های طلایی خود برای تبدیل شدن به دولت لولا یا چاوزرا می‌بیند. در حال حاضر عرصه‌ی سازمان‌یابی کارگری، عرصه‌ی رقابت این دو سمت‌گیری است. و خطر این جاست که بسیاری از فعالان کارگری درگیر در کمیته‌های موجود به این پدیده به دیده‌ی اغماض می‌نگرند. تجربه‌ی سه سال گذشته نشان داد که سؤال با اجازه یا بی‌اجازه نه فقط ناظر بر تبیین هیچ تمایز بنیادی‌ای در سمت‌گیری‌های دوره‌ای نبود، بلکه پرده‌ی ساتری شد بر تفکیک و تشخیص نقش مدل‌های در نوبت لولایی و چاوزی. پاسخ طبقاتی به استقلال و تامین

ملزومات خودرهایی طبقه‌ی کارگر اما علاوه بر جدال مستقیم با دولت اسلامی، هم چنین در نفی این الترناتیوهاست که شکل می‌گیرد.

نوامبر ۲۰۰۷

یادداشت‌ها:

۱- شورا و سندیکا دو مدل در سازمان یابی کارگری هستند و هر کدام هم با مدل‌های سیاسی (به معنای اداره‌ی امور جامعه) معینی تداعی می‌شوند. قطعا در برخی رشته‌های تولیدی، سازمان یابی کارگری جز از طریق اتحادیه یا سندیکا ممکن نیست. اما نمی‌توان انتخاب بین سندیکا و شورا را به یک مسأله‌ی سلیقه‌ای تقلیل داد. آن چه که متاسفانه به راحتی در این بحث قلم گرفته می‌شود، این است که گویا بحث صرفا یک انتخاب ساده و یا تفاوتی بر سر نام است و نه انتخابی که بر همه‌ی عرصه‌های ابراز وجود اجتماعی طبقه‌ی کارگر تاثیر می‌گذارد. حتا آن جا که کارگران یک صنعت و یا مرکز تولیدی بر حسب نوع سازمان کار و یا حتا به انتخاب خودشان، در

مدل سندیکایی یا اتحادیه‌ای خود را سازمان می‌دهند؛ باید تضمینی وجود داشته باشد بر امکان حضور، دخالت و نظارت مستقیم این توده‌ی کارگر. توجه به این مسأله خصوصا با توجه به نقشی که رویکرد سندیکایی سنتا و تاریخا در مبارزات کارگری داشته است، صد چندان می‌شود.

۲- مشخصا در مورد دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی، اپوزیسیون راست یا سرنگونی خواه نبوده و یا اگر بوده کار سازمان گرانه‌ی توده‌ای را در دستور خود نداشته است. اما این جا بحث بر سر اپوزیسیون چپی است که علی رغم تمایزات در خط مشی سیاسی همگی خواهان سرنگونی حکومت هستند و برای سرنگونی هم رو به مردم کارگر و زحمت کش می‌کنند.

۳- الیت به دسته یا گروهی گفته می‌شود که به اتکا موقعیت فردی و یا توانایی‌های تخصصی‌اش از موقعیت برتری در جامعه برخوردار می‌شود، این می‌تواند گروهی از نخبگان سیاست باشد و یا ورزشکاران و کامپیوتریست‌ها. مسأله این است که این مقوله در تمامیت خود مقوله‌ای است غیر مربوط به مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر. در

سنت مبارزه‌ی سیاسی بورژوازی، الیت شامل نخبگان طبقات دارا و اشراف زادگان است که قدرت‌شان را در اساس نه مدیون موقعیت اقتصادی، بلکه موقعیت فکری، سیاسی و اجتماعی‌شان هستند. اوج خوش نامی «الیت» فکری در گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن بورژوازی است که در آن الیت سیاسی سمبل ارزش‌های نوین لیبرالی و بورژوازی می‌باشد. با این تعریف، بنابراین قائل شدن به الیت جنبش کارگری در دوره‌ی حاضر را با اغماض، باید به زیست در خارج از مدار زمان منتسب کرد!

۴- در نگاه این چپ، همان چپی که در حوزه‌ی سیاست عموما نقش دولت سایه را به خود اعطا کرده است، نه فقط عجیب نیست، بلکه در انسجام با همه‌ی مبانی سیاسی و عقیدتی‌اش است که در رو کردن به هر عرصه‌ی مبارزه (کارگری، زنان، دانش جویی) و کلا در هر جمعی که برای انجام و پیشبرد امری شکل گرفته است، به تعداد آحاد آن جمع گرایش تشخیص می‌دهد! طنز این جاست که در این رویکرد، گاه زنان هم گرایشی هستند در بشریت!

دنیای رویای من

من در رویای خود دنیایی را می‌بینم که در آن هیچ انسان
انسان دیگر را خوار نمی‌شمارد
زمین از عشق و دوستی سرشار است
و صلح و آرامش، گذرگاه‌هایش را می‌آراید.
من در رویای خود دنیایی را می‌بینم که در آن
همگان راه گرامی آزادی را می‌شناسند
حسد، جان را نمی‌گزد
و طمع، روزگار را بر ما سیاه نمی‌کند
من در رویایی خود دنیایی را می‌بینم که در آن
سیاه یا سفید
از هر نژادی که هست
از نعمت‌های گسترده‌ی زمین سهم می‌برد.
هر انسانی آزاد است
شوربختی، از شرم سر به زیر می‌افکند
و شادی هم چون مرواریدی گران قیمت
نیازهای تمامی بشریت را بر می‌آورد.
چنین است دنیای رویای من!

لنگستن هیوز
برگردان: احمد شاملو